زنان کُرد در تاریخ اسلامی

شرح حال أمراي زن کُرد ... و زنان محدث و دانشمند

تألیف:

محمد خیر رمضان

ترجمه:

فائز ابراهیم محمد

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

سلام بر تو ای خواهر مسلمانم!...

من هم با تو خدای را سپاس می‌گویم ... و ثنایش می‌گویم به آنچه که شایستهٔ اوست...

و سلام و درود می‌فرستم بر بندهٔ شایسته و فرستادهٔ گرامی‌اش محمّد ... و بر خاندان و اصحاب پاکش ... و بر دختران و همسرانش ... مادران مؤمنان ... و بر تمام کسانی که به آنها اقتداء می‌کنند و در راهشان قدم می‌گذارند...

این کتاب، صفحات درخشانی است از شرح حال چند زن کُرد که تاریخ، نامشان را در خود ثبت و حفظ کرده و مُهر زرّینی بر آنها نهاده ... که همچون بوی عطری در زمان و درس عبرتی در تاریخ مانده‌اند...

در این قصر، پنجره‌ای وجود دارد که چشمانت را به داستان زندگی بعضی از اُمرای زن از سلسلهٔ بنی‌أیوب به خود جذب کرده و شگفت زده می‌نماید... آنها خواهران سلاطین ... مادران ملوک و عمّه‌هایشان ... و مادربزرگهای چند فرمانروای کوچک بوده‌اند...

این زنان در برترین نعمتها و بهترین حالات به سر می‌برده‌اند... اموال و داراییها زیر انگشتانشان، همچون سنگریزه‌ها و مرواریدهای درخشان و طلایی، به دنبال هم در جریان بوده‌اند... که از این سنگریزه‌ها و مرواریدها، شکلهای رنگارنگی همچون مرجانها و صدفها درست شده‌اند...

امّا اینان، در عین حال مسلمانانی فهمیده و هوشیار... و دانش‌آموزانی روشنفکر و کامل بوده‌اند... و هرگز این اموال و داراییها، آنها را فریب نداد و در آن اسراف و تبذیر نکردند.

چنین نبود که چوگان امارتی- که در دست داشتند- بر آنها تأثیر بگذارد و آنها را به فساد و خرابکاری و ظلم و بی‌عدالتی وادارد...

در شرح حالشان خواهی خواند که چقدر مهربان و دلسوز بوده‌اند...

مال را بین فقراء تقسیم کرده و به بینوانان می‌بخشیدند ... آنها همواره پناهگاه محتاجان بودند ...

پزشکان و داروسازان را می‌آوردند تا انواع داروها را درست کنند و در این راه هزاران دینار خرج می‌کردند ... تا این داروها را بین بیماران و مستضعفان پخش کنند ... آنها همچون خواهران و مادرانی دلسوز برای ناتوانان و درماندگان و مصیبت دیدگان بودند...

گذشته از این، آنها ارتباط و رفت و آمد زیادی با علماء داشتند ... و ایشان را به علم و تعلّم بسیار تشویق می‌کردند... بسیاری از اموال شخصی‌شان را برای این کار اختصاص می‌دادند... و مدارس بزرگ علوم اسلامی را با ثروت شخصی خویش تأسیس می‌کردند... که در این مدارس، علمای بزرگی در طول قرون متمادی پرورش یافتند ... و در سرتاسر دنیای اسلام پراکنده شدند...

خواهی دید که این زنان برای ادارهٔ این مدارس، باغها، آسیابها و همچنین درآمد حمّامها و زمینهای کشاورزی‌شان را- چه آن زمان که زنده بودند و چه بعد از مرگشان- وقف کردند...

شاگردان و طلابی علم که در این کلاسها حاضر می‌شدند، در اوج اکرام و بی‌نیازی بودند... این طلبه‌ها هرگز به پول احتیاج نداشتند و تنها به تحصیل و یادگیری علوم فکر می‌کردند...

زمانی که دانش‌آموزان برای طلب علم به این مدارس وارد می‌شدند، بسیار جوان بودند. به طوری که هنوز مویی در صورتهایشان دیده نمی‌شد! و زمانی که از آن خارج می‌شدند، علمایی کامل و وارسته بودند...

ای خواهر مسلمان! شما در این مختصر، بعضی از داستانها و اخبار این مدارس و علمایی که در آنجا به تدریس پرداخته‌اند، خواهی خواند...

با خواندن این کتاب، می‌توانی موقعیت زن مسلمان کُرد در آن زمان را با موقعیت او در دنیای کنونی به خوبی مقایسه کنی، در آن روزگار که اسلام در همه جا پرتو افکنده بود و امنیّت و مهربانی در همه جا زیاد و گسترده بود...

امّا اکنون، می‌بینی که زن مسلمان کُرد با صدای مهیب بمبها و خمپاره‌هایی که بر خانه‌اش فرود می‌آیند و منهدم می‌سازند، از خواب برمی‌خیزد... و وقتی که راه می‌رود، می‌بینی که فرزند شیرخوارش با گازهای شیمیایی، شکمش ورم کرده است... و برادرش را می‌بینی که سرباز است، و به او دستور داده می‌شود که بیگناهان را بکشد، و اگر چنین نکند، خود کشته می‌شود... و همسرش را می‌بینی که چند سالی است که خبری از او ندارد.. و خواهر و دخترش، مدّتی است که فرار کرده.. یا در زندانها زیر رحمت جلاّدها و قاتلان و فاسقان و فاجران به سر می‌برند!

نه از تاریخ چیزی می‌داند... و نه حتّی می‌خواهد بداند..

همین اوضاعی را که هم اکنون به چشم می‌بیند.. همین چیزهایی که بدنش احساس می‌کند.. همین اوضاع که او را به لرزه و رعشه در می‌آورد.. و بالاخره همین فجایعی که قلوب مؤمنان را جریحه‌دار می‌سازد، برایش کافی است..

آری!.. اهمیّتی به آنها نمی‌دهد..

حال چه نوهٔ امراء زن باشد، یا نوهٔ مجاهدان و مبارزانی باشد که حرم سوم (قدس) را از چنگال صلیبیّت و فساد پاک ساختند..

این زن از سلالهٔ امّتی است که به جهاد و صبر و قدرت جنگی شناخته شده است..

امّا اکنون قدرتهای شرّ بر قومش مسلّط شده‌اند.. به طوری که همین امّت قدرتمند به ضعیفترین و پست‌ترین ملّتها تبدیل شده است .. پس حقّ وفا کجاست ای خواهر مسلمان؟!.

و کجاست حقّ برادری، که برادران کُرد مسلمان، دیگر آن را احساس نمی‌کنند؟!.

کُردها در تاریخ اسلام، خدمات زیادی را تقدیم نموده‌اند.. و در تحکیم و درست کردن تمدّن نیرومند اسلامی شرکت داشته‌اند.. چه در زمان ایّوبیان و چه در دیگر عهدهای زمامداریشان... و نیز با مجاهدتها و تلاشهای گسترده و پراکنده‌شان چه در اینجا و آنجا...

و خواهی دید- ای خواهر مسلمانم!- در این کتابچه بعضی اشارات و توضیحات دیگری که برایت کافی است..

* * *

بعد از این که موضوع امراء زن ایوبی تمام می‌شود و با آنها وداع می‌کنی...

آرام آرام به پنجرهٔ رو به روی قصر می‌رسی که در آنجا انوار زنان محدّث و دانشمند را می‌بینی .. آنها انوار علم محمّدی .. و سنّت پاک نبوی هستند..

پیشانیهایشان در حال سجده با تو دست می‌دهند.. گویی این که به طور دایم، شب و روز در حال تهجّد و قیام هستند..

و چشمهای خواب آلودشان با تو سلام می‌کنند.. گویی این که به خاطر علم و دانش، دایماً در بی خوابی به سر می‌برند..

و با تو لبخند می‌زنند به گونه‌ای که احساس می‌کنی آنها در آن زمان بسیار راضی بوده‌اند..

این زنان، در آن موقع از شأن و منزلت والایی برخوردار بودند چرا که علم و عفّت و پاکی در آن زمان بسیار مهم و ارزشمند بود..

آنها همواره از طرف خانواده و اهل و خویشانشان در کارشان تشجیع و تشویق می‌شدند..

ای خواهر مسلمان! خواهی دید که این زنان، نگهبان حدیث و حافظ روایاتش بودند.. و کسانی بوده‌اند که به علماء و ائمه و کبار احادیث، همچون إمام ذهبی و ابن حجر عسقلانی اجازه داده‌اند..

ایشان، زنان دینوری، أسعردی، هکاری، عراقی و دو نفر نیز أیوبی بوده‌اند..

امّا متأسّفانه مصادر و مآخذ کمی دربارۀ حالات و مسایل تربیتی و اجتماعی‌شان وجود دارد.. و تنها دربارۀ مسایل علمی و تلاشهایی که در این زمینه مبذول داشته‌اند، یاد شده است..

* * *

امروز، از زن کُرد می‌خواهیم که به زنان گذشته که در علم و تقوا نمونه بوده‌اند، اقتداء کند.. تا همچنان همانند مادری برای قهرمانان، و ذخیره‌ای برای مجاهدان بمانند..

و در مقام شرف و عفت .. عزّت و رفعت- همان گونه که نقل کردیم و آن گونه که قبلاً بوده- باقی بماند و اصلاً به دعوتگران ضلالت و گمراهی توجّه نکند .. و از اهل فساد و تبرّج دنباله‌روی ننماید.. و زیباییهای ظاهری و فنون و هنرهای فاسد و ممسوخ، او را نفریبد که هدفشان، به طور کلی انحراف از دین پایدارشان و اخلاق رفیع و والایشان است..

این دعوتهای فریبنده، هرگز نسلها را عزیز و سربلند نمی‌سازد.. این چیزهایی که بدان دعوت می‌شوند، هرگز امّتها را سیّد و آقا نمی‌سازد و فرهنگ و تمدّن را تحکیم نمی‌کند..

این دعوتهای فریبنده، تنها و تنها دام و اجرای برنامه‌ها و نقشه‌های شومی است که شبانه و مخفیانه طرح‌ریزی می‌کنند تا شما زنان، در روز روشن در آن بیفتید و گرفتار شوید.. و بدان که در آنها عوامل خارجی.. امیال و خواسته‌های شهوانی... نیات پلیدفکری ... و گمراهی تبلیغاتی دست دارند..

پس بیا و مادری مهربان و دلسوز باش!..

و همچنان خواهری خیرخواه و نصیحتگر بمان!..

و هیچ کینه‌توز و جاهل و از دین برگشته‌ای که از حکمت دین چیزی نمی‌داند و احکامش را اجرا نمی‌کند، تو را فریب ندهد..

النگوی اسلام را- ای خواهر مسلمانم!- بر دست خویش کن!..

و کمربند تقوا را بر پشت خویش محکم ببند!..

و با الطاف علم، چشمان خویش را کحل بزن!..

و با انوار ایمان، قلب خویش را تغذیه کن!..

و خود را عادت بده که همیشه عمل سودمند و نیکو انجام دهی و گفتار پاک بگویی..

(وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلاً مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٣٣) [فصلت: 33].

«و گفتار چه کسی بهتر از آن کسی است که به خدا دعوت می‌کند و عمل شایسته انجام می‌دهد و می‌گوید: همانا من از مسلمانان هستم».

و سلام بر تو!..

محمّد خیر یوسف رمضان

1412/8/12 هجری

فصل اول:
«امراء زن أیوبی»

«ستّ الشّام دختر أیوب»

زنی است جلیل القدر و عظیم الشأن ...

شأن و منزلت بزرگی دارد...

در او صفاتی جمع شده که در هیچ زن دیگری مگر تعداد معدود و انگشت شماری در تاریخ اسلامی جمع نشده است..!

خداوند نعمت تفضّل و احسان و انواع نیکیها و راست کرداری را به او بخشیده است .. آنچه که تاریخ از به خاطر آوردن امثال آن، عاجز است..

«ابن کثیر» در تاریخش از او یاد کرده و او را خواهر ملوک و سلاطین و عمهٔ فرزندانشان دانسته، او حتّی مادر پادشاهان نیز بوده است.

35 پادشاه و ملوک و والیان از محارم و بستگان نسبی او به شمار می‌روند..

که «نوهٔ ابن جوزی» آنها را نام برده است:

پادشاهان بنی‌ایوب تا آخرین نفری که دارای سلطنت و قلمرو و ولایتی از بلاد و سرزمینهای مشهور بوده‌اند، همه از محارم و بستگانش هستند. حال یا برادرش بوده‌اند، و یا برادرزاده که جمعاً 35 ملک و والی می‌باشند:

برادرانش چهار نفر بودند: معظّم توران شاه ، صلاح‌الدین، عادل و سیف‌الإسلام... و فرزندان و اولاد صلاح الدین عبارتند از: عزیز و پسرش منصور، أفضل، زاهر، ظاهر و پسرش عزیز و فرزند پسرش ناصر یوسف.

و امّا اولاد و فرزندان عادل: کامل و سه پسرش: مسعود و صالح و عادل.

و پسران صالح معظم که در مصر کشته شدند.

و موحّد، والی «حمص».

و پسر عادل فرزند کامل مغیث، والی «کرک».

و معظّم پسر عادل أکبر.

و فرزندش ناصر داود.

و أشرف پسر عادل، و صالح پسر عادل، و أوحد.

و حافظ، عزیز و پسرش سعید.

و شهاب‌الدین غازی و پسرش کامل محمّد.

و پسر سیف الإسلام، اسماعیل که مدّعی خلافت یمن گردید.

و فرّخشاه پسر شاهنشاه فرزند أیوب، و پسرش أمجد والی «بعلبک».

و تقی‌الدین و پسرش منصور... و فرزندان و ذرّیهٔ او که پادشاهان «حماهٔ» کنونی بودند... و امّا ستّ الشام خود دختر أیوب فرزند شاذی که خواهر صلاح الدین أیوبی و معظّم توران شاه پسر أیوب، والی «یمن» است:

نام او: زمرّد خاتون است.

و لقبش: عصمهٔ الدین.

که ما مطلقاً او را به : ستّ الشام می‌شناسیم.

او «**سیدة الملکات**« و «**سیدة الخواتین**» در عصرش بوده است.

او زنی عاقل... و دارای فضل و احسان و نیکیهای بسیاری بوده است.

و در مقابل هزار دینار طلا در سال، در خانه‌اش برای درست کردن شربتها و معجونها و داروهای گیاهی و غیرگیاهی به کارگری گرفته شد... و آنها را بین بیماران و ناتوانان و محتاجان پخش می‌کرد..

درِ خانه‌اش بر روی هر کسی باز بود و پناهگاه بیماران و گرفتاران و بلا دیدگان محسوب می‌شد..

با آنها همچون مادری مهربان و دلسوز رفتار می‌کرد، به آنها کمک می‌نمود و از مصیبتهایشان می‌کاست و از بخشش مال و سخاوت برایشان، هیچ دریغی نمی‌کرد...

خداوند آنچنان موهبتی به او عطا کرده بود که مال و دارایی را زمانی نیک و پسندیده می‌دانست که به مستحقّان داده شود و در راههای خیر، علوم نافع و سودمند، و در گشودن درهای نیکی و احسان صرف شود... و او این چنین بود..

واقعاً این نعمت و فضلی بس عظیم است... این که زنی در این مرتبه قرار گیرد و به این اندازه ابهّت و قدرت داشته باشد... و بتواند همّ و غمّش را از شهوت قدرت و سلطنت و امیال و خواسته‌های سیاسی باز دارد و به سوی درهای خیر و نیکی و صلاح و منفعت مردم سوق دهد... و تمام غلامان و کارگران و کنیزان و مزدبگیران خود را به خدمت نیازمندان و ضعیفان مسلمان درآورد..

علاقهٔ او به علم و دانش به حدّی بود که تمام همّ و غمّش، تعلیم پسرش «حسام الدّین عمر» بود.. هیچ چیزی در نظرش از علم بالاتر نبود... و هیچ اجر و پاداشی نزد او به پای تعلیم و تربیت فرزند- به خاطر این که برایش از صدقات جاریه محسوب می‌شد نمی‌رسید..

و این چنین، هر چه می‌خواست داشت و هر اراده‌ای می‌کرد، به انجام می‌رساند..

«ابن کثیر» آورده است: «حسام الدین عمر پسر لاجین از اکابر و بزرگان علماء نزد دایی‌اش صلاح الدین أیوبی بوده است».

او ابتداء با پدر حسام ازدواج کرده بود... و سپس به همسری پسر عمویش، ناصرالدین محمّد پسر أسدالدین شیرکوه فرزند شاذی، والی حمص درآمد..

او دو مدرسهٔ بزرگی را تأسیس و به پا داشت: مدرسهٔ «شام بیرونی» و «شام داخلی»... که به زودی بحث دربارهٔ آن دو خواهد آمد.

بالاخره «ست الشام» روز جمعه، 16 ذی‌القعدهٔ سال 616 هجری وفات یافت و در مدرسهٔ «شام بیرونی» دفن گردید...

این مدرسه را «حسامیه» نیز نامیده‌اند و نسبتی است که به پسرش حسام‌الدین پسر لاجین داده‌اند. مادرش او را نیز در آنجا دفن کرده بود و خود نیز در همان قبری دفن شد که پسرش در آن مدفون بود... این سومین قبری بود که پشت سر قبرهای دیگر قرار می‌گرفت. قبر اوّلی همان قبر برادرش توران شاه، و قبر وسطی نیز به پسر عمو و همسرش ناصرالدین محمّد پسر شیرکوه فرزند شاذی اختصاص داشت.

در مراسم خاکسپاری و دفنش جمعیّت بسیار عظیمی شرکت داشتند. رحمت خدا بر او باد! هیچ شکّی نیست که فضایل و مناقب و روایات بسیاری دارد... ولیکن مصادر آن بیشتر از آنچه ذکر شد، نیست و از اینجا، آنچه خواهد آمد دربارۀ دو مدرسۀ شامی خواهد بود.

چقدر خوب می‌شد که آن کتابچه‌ای که شیخ تقی‌الدین پسر قاضی شبهۀ در موردش تصنیف کرده بود و أبوشامۀ مقدّسی گفته که آن کتابچه نزد من است، به دست می‌آوردیم! اما اکنون تنها خدا می‌داند که کجاست...

مصادر تاریخی از مواقف و آگاهیهای سیاسی‌اش، چیزی برایمان بازگو نکرده‌اند... بلکه تنها به کارهای خیریه‌اش نگریسته که او واسطۀ خیر و خوبی بین برادرانش بوده، و موضع و محل تجمّع و اتفاق بین خانواده و نزدیکانش بوده است... و همچنین این که همیشه بر علم و خیر و اصلاح تشویق و تشجیع کرده است... و در مقابل، شفیع بدکاران می‌شد و از گناهکاران می‌گذشت و چشم پوشی می‌کرد... نسبت به خانواده‌اش دلسوز و علاقه‌مند بود و دلش برای اهلش پر می‌کشید و با آنان بسیار مهربانی می‌کرد..

در سال دهم از ولایت سلطان صلاح الدین یوسف پسر أیوب بر مصر که مصادف با سال 576 هجری بود، ملک معظم فخرالدین شمس الدوله توران شاه، برادر تنی سلطان صلاح الدین و ستّ الشام وفات می‌کند... او از لحاظ سن از صلاح‌الدین بزرگتر بود و خود را شایسته‌تر از صلاح‌الدین یوسف در ملک و سلطنت می‌دید... به همین جهت صلاح الدین او را تبعید کرد و به یمن ... و سپس به بعلبک .. و بعد از آن به اسکندریه

فرستاد... و در همانجا ماند و تنها به کارهای لهو و بیهوده‌اش می‌پرداخت و هرگز در هیچ یک از جنگهای برادرش صلاح الدین حاضر نشد و در همان اسکندریه مُرد. خواهرش ست الشام کسانی را به آنجا فرستاد و او را در تابوتی به سوی دمشق آوردند و در آنجا دفن کردند. توران شاه، بسیار بخشنده و به حسن اخلاق ستوده بود، به جز این که سیره و تاریخ بنی‌ایوب را سیاه و تیره کرد و راه و روششان را زشت و ناپسند دانست!

در سال 15 از ولایت سلطان صلاح الدین بر مصر- مطابق با سال 581 هجری محمّد پسر ملک منصور أسد الدین شیر کوه فرزند شاذی، پسر عموی صلاح الدین می‌میرد ... او نیز کسی بود که ادّعا می‌کرد در ملک و سلطنت از صلاح الدین شایسته‌تر است... او داماد سلطان صلاح‌الدین بود، یعنی شوهر ستّ الشام دختر ایوب... که بعدها در حمص وفات یافت... همسرش ستّ الشام، او را نیز در همان قبرستانی که در دمشق بر پا داشته بود انتقال داد و کنار برادرش ملک معظم توران شاه به خاک سپرد...

مدرسۀ شام بیرونی (حسامیّه)

این مدرسه به حسامیّه نیز معروف است... که در محلّه‌ای پشت «عونیه»، شرق بازار «ساروج» و غرب بازار «سراب» قرار داشت.

ست الشام آن را تأسیس کرد... این مدرسه از بزرگترین مدارس بوده است... و کسانی که در آن بودند بیشترشان فقهاء و وقف کنندگان بودند... همان گونه که ابن شداد می‌گوید، آن یکی از وقفهای سلطانی است که اندازۀ 300 فدّان بوده است. حدود آن از کانال ریحانیه (در غوطۀ جنوبی) تا اوایل مزارع و گیاهان خشکیده و تا کانال حجیرا و دروازۀ بویضا (در غوطۀ جنوبی) امتداد دارد، و از آنجا وادی پایینی، یعنی وادی «سفرجل» قرار دارد که حدوداً 20 فدّان و دارای سه باغ انگور و غیرذلک می‌باشد.

أبوبکر محمّد پسر عبدالوهاب فخر فرزند شیرجی (ت 629 هجری) سرپرست دیوان و دفترخانۀ ست الشام بود که امر اوقاف را به او سپرده بود. نوۀ ابن جوزی می‌گوید: او شخصی مطمئن و امین و بسیار هوشیار و متواضع بود.

شرط واقف این بود که مدرّس این مدرسه حق تدریس در مدرسه‌ای دیگر را ندارد.

اوّلین کسی که در شام بیرونی تدریس کرد، قاضی شرف الدین أبوطالب عبدالله پسر زین القضاۂ عبدالرحمن قرشی دمشقی از پسر عموهای ابن زکی بود (ت 615 هجری).

بعد از او قاضی القضاۂ شمس الدین أبوالبرکات یحیی پسر حسن، معروف به ابن سنی الدولۂ مدرّس آن شد.

بعد از او نجم الدین أحمد پسر راجح فرزند خلف مغربی، معروف به ابن حنبلی آمد (ت 638 هجری).

بعد از او هم عزالدین عبدالعزیز پسر قاضی القضاۂ نجم‌الدین پسر أبی عصرون مدرّس آنجا شد.

بعد از او قاضی القضاۂ محیی الدین أبوالفضل یحیی پسر زکی بود.

پس از او نیز قاضی رفیع الدین عبدالعزیز پسر عبدالهادی جیلی درس داد.

به دنبال او شیخ تقی الدین أبوعبدالله محمّد پسر حسین فرزند رزین شافعی در آنجا به تدریس پرداخت.

بعد از او شمس‌الدین أبو عبدالله محمّد معروف به مقدّسی در ایام ظاهریه به جای او آمد و عزالدین محمّد پسر شرف الدین عبدالقادر أنصاری (ت 682 هجری) نیز همراه او مدرّس آنجا شد. زمانی که شمس‌الدین مقدسی وفات یافت، برادرش شرف‌الدین أحمد پسر نعمت جانشین او شد.

و سپس شیخ زین الدین فارقی.

و بعد قاضی کمال الدین پسر شریشی.

سپس صدرالدین پسر وکیل.

و بعد کمال الدین پسر زملکانی.

سپس کمال الدین پسر شیرازی.

پس از او نیز قاضی شمس‌الدین أبونصر شیرازی، آمد که از بهترین قضاۀ شام به حساب می‌آمد (ت 635 هجری).

بعد از او زین الدین محمّد پسر عبدالله فرزند مرحل شافعی عهده‌دار تدریس آنجا گشت (ت 738 هجری).

سپس جمال الدین یوسف پسر ابراهیم فرزند جملۀ آمد. می‌گویند: او بسیار قوی النفس بوده است (ت 738 هجری).

پس از او نیز شمس‌الدین محمّد پسر أبی‌بکر فرزند نقیب آمد (ت 745 هجری).

سپس شیخ تقی‌الدین سبکی.

پس از او فرزندش قاضی جمال‌الدین حسین تدریس کرد.

و بعد از او قاضی علاءالدین علی پسر قاضی فخرالدین زرعی در سال 747 هجری به تدریس پرداخت.

سپس امام شمس‌الدین پسر خطیب یبرود آمد.

و بعد شیخ تاج الدین سبکی.

آنگاه شیخ شافعیۀ محمّد پسر قاضی شهبۀ آمد که پس از چندی از این کار کنار کشید و جای خود را به شهاب الدین زهری داد.

پس از او أبوالعباس أحمد پسر محمّد، معروف به ابن رهاوی آمد (ت 777 هجری).

و به دنبال او جمال الدین عبدالله پسر أحمد زهری آمد (ت 801 هجری).

سپس تاج الدین أبونصر عبدالوهاب پسر شیخ شافعیه شهاب الدین زهری به تدریس در آنجا پرداخت. گفته شده که او بسیار عاقل، با وقار بوده و قرآن را بسیار تلاوت می‌کرد، شبها نماز را به پا می‌داشت و به صبح می‌رسانید، بسیار با حشمت و ادب بوده و زبان پاکی داشته است (ت 824 هجری).

و بعد از او قاضی القضاۀ نجم الدین پسر حجی امر تدریس را به عهده گرفت.

سپس قاضی القضاۀ شیخ شمس‌الدین برماوی شافعی آمد.

و پس از وی قاضی محیی الدین مصری روی کار آمد (ت 840 هجری).

سپس علاءالدین صیرفی به تدریس پرداخت (ت 844 هجری).

آنگاه شمس‌الدین محمّد پسر عبدالله بلاطنسی، مفتی مسلمانان در آن زمان مدرس آنجا شد (ت 863 هجری).

بعد از او بهاءالدین أبوالبقاء محمّد پسر عمر فرزند حجی آمد که او نیز جایش را به پسرش محیی‌الدین قبل از مرگش سپرد.

پس از او نیز مفتی مسلمانان زین‌الدین خطاب پسر امیر عمر عجلونی آمد.

و بعد از او دمشقی نیابتاً به تدریس پرداخت (ت 878 هجری).

سپس قاضی القضاۀ تقی‌الدین أبوبکر پسر عبدالله، مشهور به ابن قاضی عجلون، روی کار آمد که مشایخ شافعیۀ دمشق، همگی به او رسیده‌اند (ت 928 هجری).

و با او قاضی القضاۀ سراج الدین أبوحفص عمر پسر صیرفی به تدریس مشغول بود (ت 919 هجری).

به دنبال او عالم فاضل، قاضی‌عبداللطیف پسر محب‌الدین حموی آمد (ت 1023 هجری).

و بعد از او شیخ علامۀ محقّق حسن بن محمّد بورینی به تدریس در آنجا پرداخت (ت 1024 هجری).

و بالاخره کار تدریس به شیخ علاّمه شهاب الدین أبوالعباس أحمد پسر یونس عیثاوی واگذار گردید (ت 1025 هجری)...

* * *

این مدرسه و مدارس بزرگ امثال آن، بزرگان علماء و فقهاء را در خود جمع می‌کردند بخاطر عظمت و اعتباری که علماء برای این مدرسه قایل بودند برای تدریس در آن با هم به رقابت می‌پرداختند بلکه برجسته‌ترین و مشهورترین علماء عصر در این

مدرسه به تدریس پرداخته‌اند و بسیار اتّفاق افتاده که برای تعیین مدرّسین این مدرسه حاکم آن عصر خود به دمشق رفته است.

علماء و فقهاء بسیاری در طول زمان از این مدرسه خارج شده‌اند... و به نشر موازین و ارزشهای اسلام عظیم پرداخته‌اند... امّا به راستی اجر بزرگ و باارزش‌ترین پاداش به وقف کنندهٔ آن برمی‌گردد... یعنی ست‌الشام ... خداوند او را مورد رحمت خویش قرار دهد... و پاداشش را باارزشتر گرداند!...

امّا ببینیم که سرنوشت و سرانجام این مدرسه در این زمان چه شد، ابن بدران (ت 1346 هجری) می‌گوید: از آن چیزی جُز یک دیوار باقی نمانده است. امّا محمّد کرد علی (ت 1372 هجری) می‌گوید:

در حال حاضر، به مدرسهٔ ابتدایی برای یتیمان و بی‌سرپرستان تبدیل شده که در آن انجمنی تحت عنوان «کمیتهٔ امداد خیریه» بر پا شده است...

مدرسهٔ شام داخلی

این مدرسه رو به روی «بیمارستان نوری» قرار دارد.

همانجایی که خانهٔ ست‌الشام بود و بعدها به مدرسه‌اش تبدیل کرد.

در زمان معاصر، ابن بدران، شیخ حنابلهٔ آن را دیده است و می‌گوید: در حال حاضر چیزی جُز درب آن به شکل اوّلش نمانده است. بالای آن، سنگ پهن و بزرگی قرار داشت که نص وقفش بر آن نقش بسته بود... اگر چنانچه مقابل آن بایستید و در آن دقّت و تأمّل کنید، باب اصلی را هنوز می‌بینید که سر جایش قرار دارد، امّا کمی تغییر یافته و کوچکتر شده و به اندازهٔ در خانه‌ای گشته است... دیوار غربی آن نیز باقی است که با سنگهای بزرگی بنا شده بود. سپس یادآور شده که اثر محلّ تاریخی‌اش کاملاً از بین رفته است و سنگفرشی که بر آن نقش و حکاکی شده بود، کناره‌های آن با گِل پوشیده شده است.

شیخ حنابلهٔ می‌گوید: «طولی نمی‌کشد که آن هم به طور کلّی از بین می‌رود».

امّا نصّ وقف را تقی‌الدین سبکی در «فتاوی کبری[1]» آورده است.

در اینجا لازم می‌دانیم که آن را برای خوانندهٔ گرامی نقل کنیم تا بداند که نظام اوقاف در آن موقع چگونه بوده و اصطلاحات به کار رفته در آن عصر چه بوده است؟!.

شیخ الاءمام در مختصر کتاب شام داخلی می‌گوید:

این چیزی است که فخرالدین أبوبکر محمّد پسر عبدالوهاب فرزند عبدالله پسر علی فرزند أحمد أنصاری [معروف به ابن شیرجی] این چنین یادآوری می‌کند: از آن، تمام خانه‌های دمشق، و از آن به ظاهر دمشق، ملکی برای «بزینه» شناخته می‌شود، و مقدار بهرهٔ آن 11/5 سهم از 24 سهم برای «جرمانا» از «بیت‌لهیا» اختصاص داده، و از آن 14 سهم و هفت سهم باقی از 24 سهم از ملک، برای «تینه» از کوههای عسال، و از آن، تمام ملک برای «قصر روستایی» شناخته شده و از آن نصف ملک برای «قصر سیاه» اختصاص داده می‌شود، و این وقفی است بر خاتون ست الشام دختر نجم‌الدین أیوب پسر شاذی، سپس بر دختر پسرش، زمرّد خاتون دختر حسام الدین محمّد پسر عمر فرزند لاجین، سپس بر فرزندانش که سهم هر مرد دو برابر زن می‌باشد، سپس بر فرزندان اولادش، سپس برای نسلهای دیگرشان تا آخر. پس هرگاه نسلشان از بین رفت و کسی از آنها یافت نشد، بدین ترتیبی که می‌آوریم باید داده شود: خانهٔ مدرسه بر فقهاء و متفقّهان شافعی که در آنجا به تفقّه و یادگیری مشغول هستند، وقف شود.. و بر مدرّس شافعی، قاضی القضاۀ زکی‌الدین أبی العباس طاهر أحمد پسر محمّد فرزند علی قرشی [ت 617 هجری] در صورت زنده بودن، وقف گردد و اگر چنانچه زنده نباشد، بر فرزندش و سپس بر فرزند فرزندش، سپس بر نسلی که منتسب به اوست، بر هر کسی که شایستگی تدریس در آنجا داشته باشد، وقف شود. امّا به شرطی که اهل خیر و عفاف و سنّت پیامبرﷺ «باشد؛ نه این که اهل شرّ و بدعت! و ما بقی املاک هم بر مصالح مدرسه و بر فقهاء و متفقّهانِ مشغول در آن، و بر مدرّس آن، قاضی القضاۀ زکی‌الدین، یا کسی از نسلش که شایستگی تدریس داشته باشد، و بر امام جماعتی که در محراب آن به

پیشنمازی می‌پردازد، و همچنین بر مؤذن و مستخدم آن، کسی که جارو و تمیز می‌کند و چراغها را روشن می‌نماید، وقف شود.

و این باید با مصالح و عمارت و آبادانی مدرسه شروع شود. یعنی بهای روغن و چراغها، فرشها و حصیرها، مشعلها و شمعها و هر آنچه که مورد احتیاج می‌باشد، و بقیّه به مدرّس شافعی و فقهاء و متفقّهان و مؤذن و مستخدم آن اختصاص داده می‌شود، و امّا این مصروفات که به مدرّس داده می‌شود، در هر ماه گندم و جو، هر کدام یک جوال، و 130 درهم از سکهٔ طلایی ناصری، و باقیماندهٔ مصروفات به فقهاء و متفقّهان و مؤذن و مستخدم داده شود، و هر کدام به اندازهٔ استحقاقی که دارند... ناظر در امر وقف با دید خود کم و زیاد به آنها بپردازد و مقداری هم بنابر نیازهایی که می‌بیند برای خرید هندوانه و خربزه و زردآلو و حلوا مصرف گردد. امّا به شرطی که فقهاء و متفقّهان و مدرّس و مؤذن و مستخدم، همگی از اهل خیر و دین و صلاح و عفاف و حُسن روش و سلامت اعتقاد و سنّت و جماعت باشند، و دیگر این که تعداد فقهاء و متفقّهان در این مدرسه از 20 مرد بیشتر نباشد و این به جز مدرس و مؤذن و مستخدم است و بایستی ناظر در این امر نظارت کامل داشته باشد.

در این مدرسه، امام حافظ أبوعمرو پسر صلاح شهرزوری کردی صاحب «مقدمهٔ مشهور در حدیث» تدریس کرده است.

بعد از او، شمس الدین عبدالرحمن مقدسی آمده است.

وی پس از مدّتی از کارش بر کنار شد و کار تدریس به تاج الدین محمّد پسر عبدالسلام فرزند عصرون، سپرده شد. او بسیار نیکوکار و متواضع و در تدریس بسیار ماهر بود (ت 696 هجری).

سپس علاّمه صدرالدین عثمانی، معروف به ابن مرحل و ابن وکیل به تدریس پرداخت. آنگاه أمین الدین سالم پسر عبدالرحمن فرزند أبی‌الدر، آمد که به او لؤلؤ نیز

می‌گفتند. همچنین به امام مسجد ابن هشام، وکیل بیت‌المال معروف بوده است. او همان کسی است که با امام نووی ملازم و همراه بوده است (ت 726 هجری).

پس از او قاضی شافعی جلال الدین قزوینی متولّی تدریس آنجا شد.

و سپس پسرش بدرالدین.

بعد از او فقیه أبوالفتح سبکی قریب شیخ تقی الدین سبکی.

سپس قاضی لشکر حلبیه، رئیس ناصرالدین محمّد پسر صاحب شرف الدین یعقوب حلبی، به تدریس مشغول شد (ت 763 هجری).

پس از او قاضی أمین الدین محمّد پسر أحمد فلانسی که قضاوت لشکری و دادگاه نظامی دمشق و وکالت بیت‌المال را چندین بار به عهده داشته، روی کار آمد (ت 763 هجری).

سپس قاضی القضاۀ بدرالدین سبکی.

بعد از او قاضی القضاۀ ولی الدین أبوذر عبدالله پسر قاضی القضاۀ بهاءالدین أبی البقاء سبکی مدرّس آن مدرسه گشت.

زمانی که قاضی ولی‌الدین از دنیا رفت، قاضی سری‌الدین به تدریس پرداخت.

سپس قاضی القضاۀ شهاب الدین باعونی.

بعد از او شیخ شهاب الدین پسر حجی، همراه با شیخ جمال الدین طیمانی، و قاضی القضاۀ نجم الدین پسر حجی به تدریس در آن مدرسه مشغول شدند.

پس از چندی نیابتاً شیخ شمس‌الدین برماوی، و شیخ عطاءالدین پسر سلام، و شهاب‌الدین ملکاوی به تدریس پرداختند.

و بالاخره پس از آنها قاضیء زین الدین عبدالباسط مدرّس آنجا می‌شود.

و امّا مرجع و سرپرستی که تمام جماعات به آن رجوع می‌کردند: امام علامه، مفتی شام جمال الدین محمّد معروف به ابن قاضی زبدانی بود که بسیار عظیم الشأن بوده و

تمام شیوخ و بزرگان در برابر او متواضع بوده و تمام قضاوتها به او برمی‌گشت و خود بسیار مؤدب و متواضع بوده است (ت 776 هجری).

و غیر از او می‌توان علامهٔ نجم الدین پسر جابی، و شیخ تقی‌الدین لوبیانی را نام برد.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- البدایة والنهایة، ابن کثیر 84/13-85.
- خطط الشام 79/6-80.
- الدارس فی تاریخ المدارس 277/1-313.
- الذیل علی الروضتین، أبی شامهء مقدّسی صفحة 119.
- لطف السمر وقطف الثمر 315/1، 359، 537.
- مرآة الجنان 35/4.
- منادمة الأطلال صفحهء 106-109.
- النجوم الزاهرة 87/6، 100، 109.
- الوافی بالوفیات 119/15- 120.
- وفیات الأعیان 244/3- 245، 307.

* * *

«بابا خاتون دختر أسدالدین شیرکوه»

ایشان دختر شیرکوه و شیرکوه نیز عموی صلاح الدین بوده که سلطان نورالدین محمود پسر زنگی وزارت مصر را به او سپرد. لقب شیر کوه، سپهسالار ملک منصور بوده و امیرالمؤمنین به عنوان معاون و دستیار برای کارهای وزارت به سویش فرستاده شده است.

امّا پایه‌های مدرسهٔ عادلیهٔ کوچک در دمشق به آنجا برمی‌گردد که باباخاتون، یک خانه و حمام را همراه با روستای «کامد» و بخشی از روستای «برقوم» از کارگران حلب، و بخشی نیز از روستای «بیت الدار» را خریداری کرد.

سپس تمام آنها را بر خودش تا زمانی که زنده است، وقف نمود. آنگاه بعد از مرگش بر دختر عمه‌اش زهره، دختر ملک عادل به شرط این که آنجا را مدرسه، قبرستان و محله‌های مسکونی قرار دهد. همچنین بایستی این مدرسه حداقل، یک مدرّس، مرجع، امام، مؤذن، سرایه‌دار و مستخدم، همراه با 20 فقیه داشته باشد.

علاوه بر این در وقفش قرار داد که مصارفی هم برای مصالح و عمارت مدرسه، و همچنین برای نزدیکان و غلامان و کنیزانش صرف شود، و این در اوایل ماه رمضان، سال 655 هجری بوده همان گونه که ابن قاضی شهبه گفته است.

* * *

«خدیجه دختر ملک معظّم»

خدیجه دختر ملک معظّم شرف الدین عیسی پسر ملک عادل، خواهر ناصر داود است. در باغ «ماردانیه»، سال 660 هجری وفات یافت.

در قبرستانی که خود به مهیّا کرده بود، کنار قبر شیخ فرنتی در کوه به خاک سپرده شد.

او کسی است که مدرسهٔ «مرشدیّه» را بر نهر یزید در منطقهٔ صالحیهٔ دمشق، کنار دارالحدیث «أشرفیه»، سال 654 هجری تأسیس کرد.

امّا کسانی که در آنجا به تدریس پرداخته‌اند عبارتند از: شمس‌الدین پسر عطاء الله أذرعی، سپس چهار نفر دیگر که آخرینشان شمس‌الدین حریری بوده است.

شیخ عبدالقادر بدران، صاحب «منادمهٔ الاطلال» می‌گوید: او چیزهایی را بر این مدرسه وقف کرد و سنگی را که نصّ وقفش بر آن منقوش بوده بر بالای بزرگترین درب آن یافته که بعد از «بسم الله الرحمن الرحیم» چنین حکاکی شده است:

این همان چیزهایی است که ستّ الجلیلة، عصمة الدین خاتون دختر سلطان ملک معظّم شرف‌الدین عیسی پسر سلطان ملک عادل سیف‌الدین أبی‌بکر پسر أیوب وقف کرده است و آن بخشی از حمام است که 35 سهم را به آن اختصاص می‌دهم و 15 و 17 سهم از آسیاخانه و خانه‌ای که در کوه صالحیه قرار دارد و نیز بخشی از کاخ تقی‌الدین به مقدار 7 سهم، نیم سهم، 14 ، 18 و 310 سهم، و همچنین قسمتی از روستای «طرة» به مقدار13 و 17 سهم، و بخشی از کاروانسرا به مقدار 8/5 سهم، و باغ مردانیه به طور کامل وقف کرده‌ام، و این در سال 650 هجری بوده است.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- خطط الشام 94/6.
- منادمة الاطلال صفحة 200-201.

* * *

«ربیعه دختر أیوب»

ربیعه خواهر صلاح الدین و ملک عادل، و عمة کامل و أشرف و معظّم و دیگر ملوک، و همچنین خواهر ستّ الشام می‌باشد.

برادرش صلاح الدین، ابتداء او را به همسری أمیر سعدالدین مسعود پسر أمیر معین الدین أُنر در آورد، و خود هم با خواهرش عصمة الدین خاتون، همسر قبلی ملک نورالدین و وقف کنندۀ «خاتونیۀ داخلی» و «خانقاه بیرونی» ازدواج کرد.

زمانی که أمیر سعد الدین از دنیا رفت، او را به همسری ملک مظفر الدین زین الدین کوکبوری، والی «أربیل» درآورد. او بیش از 40 سال در کنار همسر دومش در همان أربیل اقامت داشت، تا این که همسرش از دنیا رفت.

بدین ترتیب به دمشق برمی‌گردد و در خانۀ قدیمی- که همان خانۀ پدرش أیوب بوده- ساکن می‌شود، تا زمانی که وفاتش در ماه شعبان، سال 643 هجری، در سن 80 سالگی به سر می‌رسد.

او در همان خانه می‌میرد- خانه‌ای که بعدها مدرسۀ «ظاهریه» می‌شود- و در مدرسه‌اش، زیر گنبدی در دامنۀ کوه «قاسیون» دفن می‌گردد.

ربیعه آخرین فرزند صلبی أیوب بوده که باقی مانده بود.

ابن خلکان می‌گوید: من بسیاری از بستگان و محارمش را از ملوک، از برادرانش، فرزندانش، اولاد فرزندانش را که بیشتر از 50 نفر بوده‌اند، دیده‌ام. «أربیل» برای همسرش مظفرالدین بوده، «موصل» برای خواهرزاده‌هایش بوده، «خلاط» و نواحی آن برای برادرزاده‌اش بوده، بلاد جزیرۀ «فراتیه» برای أشرف برادرزاده‌اش بوده، بلاد «شام» برای برادرزاده‌هایش بوده، و سرزمینهای «مصر» و «حجاز» و «یمن» برای برادران و فرزندانشان بوده است.

صفدی نیز می‌گوید: او مثل عاتکه دختر یزیدبن معاویه، همسر عبدالملک بن مروان و مثل فاطمه دختر عبدالملک بوده است.

امّا من می‌گویم: درست مثل خواهرش ستّ الشام دختر أیوب بوده، همان کسی که شرح حالش گذشت.

در خدمت «ربیعه خاتون» زن صالح و دانشمند، أَمَةُ اللطیف دختر ناصح حنبلی بود که بسیار دانا و بزرگوار بوده و حتّی کتابهایی هم نوشته است. او بود که ربیعه را به وقف کردن مدرسه‌ای که در دامنۀ کوه قاسیون قرار داشت تشویق نمود، تا به حنابله (افراد حنبلی مذهب) وقف کند. بدین ترتیب او نیز مدرسه را بنا کرد و برناصح و حنابله وقف نمود.

ابن مفلح در شرح حال ناصح عبدالرحمن پسر نجم فرزند عبدالوهاب شیرازی أنصاری می‌گوید:

روزی که جناب ربیعه خاتون مدرسه را برای تدریس ناصح عبدالرحمن تأسیس کرد، روزی فراموش نشدنی بود که در آن روز ربیعه خاتون نیز پشت پرده حضور داشت.

همچنین می‌گوید: ناصح فقیه و واعظی برجسته بوده که همیشه با علم سر و کار داشته است. وی به بغداد و اصفهان و موصل و بسیاری از شهرهای دیگر برای کسب علم سفر کرده و حتی در فتح بیت‌المقدس با سلطان صلاح الدین همراه بوده و در بسیاری از جنگهای دیگر حضور داشته است. بعد از شیخ موفق الدین پسر قدامه، ریاست مذهب حنبلی به او واگذار گردید.

امّا دخترش «أمۀ اللطیف» نیز بسیار عالم و دانا بوده، و «ربیعه خاتون» او را بسیار دوست می‌داشته و همیشه به نصایح و راهنماییها و ارشاداتش گوش می‌کرده و اموال فراوانی را با شنیدن نظراتش و مشورت کردن با او– از همین طریق– به دست آورده است. به همین جهت مدرسۀ دیگری را نیز که در شرق «رباط ناصری» قرار داشت، به حنابله وقف کرد. امّا زمانی که ربیعه خاتون فوت کرد، برای أمۀ اللطیف اتّفاقی رخ داد که به موجب آن دستگیر و اموالش مصادره شد و مدّتی را در زندان به سر برد و سپس آزاد گردید. پس از آزادی، با أشرف والی «حمص» ازدواج کرد و با او به «رحبه» و «تل راشد» سفر کرد و بالاخره در سال 653 هجری وفات یافت.

مدرسۀ «صاحبه»:

مدرسۀ «صاحبه»، همان مدرسه‌ای است که «ربیعه خاتون» در دامنۀ کوه قاسیون، واقع در شرق منطقۀ «ملوانان کُرد» پدید آورد.

همان گونه که گفته شد، اوّلین کسی که در آنجا به تدریس پرداخته، ناصح الدین حنبلی بوده است. گفته شده که نسبت او به صحابی گرانقدر، سعدبن عباده رضی الله عنه برمی‌گردد.

بعد از او پسرش سیف‌الدین یحیی، تا زمانی که از دنیا می‌رود، به تدریس مشغول می‌شود.

پس از مرگ سیف الدین، صفی الدین خلیل مراغی هنگامی که به بغداد روی آورده بود، جانشین او در کار تدریس گردید.

پس از او نیز، برادر زاده‌اش، شرف الدین محمّد پسر علی فرزند عبدالله پسر شیخ ناصح الدین جای او را در آن مدرسه می‌گیرد و این منصب در میان بعضی از فرزندانش باقی می‌ماند.

پس از آنها، شیخ تقی‌الدین، معروف به ابن واسطی جانشین آنها می‌شود که بسیار فقیه و زاهد و عابد و متواضع و قاطع و صادق و راستگو بوده و بیشترین اوقات خود را در آنجا گذرانده و همان گونه که گفته‌اند به مدّت 20 سال در «صاحبه» تدریس می‌کرده است. او در کار خود، خصوصاً در روایات و احادیث منحصر به فرد بود و هرگز به دنبال او کسی که همچون او باشد، یافت نشده است. وی در اواخر عمر خود، به عنوان شیخ حدیث شناخته شد و در مدرسهٔ «ظاهریه» ریاست حدیث را به عهده گرفت. او همیشه به مذهب سلف صالح و مسلمانان و اصحاب صدر اسلام دعوت می‌کرد، و بالاخره در سال 692 هجری وفات یافت.

بعد از او، شیخ شمس الدین محمّد پسر عبدالقوی مرداوی از شیوخ «تقی الدین ابن تیمیّه» در مدرسهٔ صاحبه به تدریس مشغول می‌شود. او نیز در سال 699 هجری وفات یافت.

سپس شهاب الدین أحمد پسر حسن فرزند حافظ مقدسی جانشین او می‌شود (ت 710 هجری).

پس از او، شمس الدین یوسف پسر یحیی شیرازی حنبلی مدرّس آنجا می‌شود (ت 751 هجری).

بعد از او نیز، قاضی القضاۀ شمس الدین محمّد پسر مفلح مقدّسی رامینی، صاحب کتاب «فروع» به تدریس می‌پردازد. در مورد او اوصافی چون زهد و تقوا و ورع و عفاف و متانت آمده است (ت 763 هجری).

سپس شیخ حنابله برهان الدین إبراهیم پسر محمّد فرزند مفلح نیابتاً به تدریس مشغول می‌شود. گفته شده که در مجالس تدریسش، فقهایی از تمام مذاهب شرکت می‌کردند (ت 803 هجری).

پس از او، محدّث بزرگ إمام تاج الدین أبوالقاسم عبدالغفّار پسر محمّد سعدی شافعی، ریاست حدیث را عهده‌دار می‌شود. وی علاوه بر این که شیخ حدیث بود، فتوا هم می‌داد. آورده‌اند که حدود 500 جلد کتاب نوشته و مُعجمی را در 3 جلد از خود باقی گذاشته است (ت 732 هجری).

أبوالمفاخر عبدالقادر نعیمی (ت 927 هجری) می‌گوید: آنچه که الا ٔن از مدرسهٔ صاحبه شناخته شده: قسمت اعظم روستای «جبهٔ عسال» و باغی که پایین مدرسه قرار دارد، و آسیاخانه و پارک و فضای سبز می‌باشد که بیشتر این جاها، در جوار مدرسه قرار دارند.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- البداية والنهاية، ابن کثیر 13/170-171.
- الدارس فی تاریخ المدارس صفحه 79-86.
- الذيل علی الروضتين صفحهء 177.
- مرآة الجنان 4/108.
- منادمة الاطلال صفحه 237-238.
- النجوم الزاهرة 6/353.
- الوافی بالوفيات 14/97-99.

* * *

«زهره دختر ملک عادل»

او دختر ملک عادل سیف الدین أبی بکر پسر أیوب می‌باشد.

و باباخاتون، همان دختر عموی پدرش است.

در سال 656 هجری مدرسهٔ «عادلیهٔ صغری» را داخل باب الفرج، شرق باب القلعهٔ شرقی، جلو دماغیه و عمادیه، مقابل دارالحدیث نوریهٔ صغری در دمشق تأسیس کرد.

این مدرسه، قبلاً به خانهٔ «ابن موسک» معروف بوده که به تملک عصمهٔ الدین زهره درآمد. پس از او به تملّک دختر عموی پدرش، باباخاتون دختر أسدالدین شیرکوه، همراه با روستای «کامد» ، و بخشی از روستای «برقوم» از کارگران حلب، و بخشی از روستای «بیت الدیر» از أصغار، و حمام «ابن موسک» درآمد، که بعدها باباخاتون تمام اینها را به زهره وقف می‌کند و می‌بخشد.

بعد از این جریان، تمام این جاها به یک قبرستان و یک مدرسه و چند منزل مسکونی تبدیل می‌شود.

و امّا برای مدرسه این شروط را وضع می‌کند که: مدرسه بایستی دارای یک مدرّس، یک مرجع و امام، یک مؤذن، یک سرایه‌دار و مستخدم، و 20 فقیه باشد. علاوه بر این موارد، مصارفی هم برای مصالح و عمارت مدرسه، و قسمتی هم برای نزدیکان و خدمتکاران و کنیزان وقف شود. و این در روز پدیدار شدن هلال ماه مبارک رمضان، سال 655 هجری بوده است.

اوّلین کسی که در مدرسهٔ عادلیهٔ صغری به تدریس پرداخت، شرف الدین أحمد پسر أحمد فرزند نعمت مقدسی بود که از بزرگان و پیشوایان علماء و فضلاء به حساب می‌آمد.

بعد از او تقی‌الدین پسر حیاهٔ الرقی مدرّس آنجا می‌شود.

سپس قاضی نجم الدین پسر صصری.

پس از او، کمال الدین زملکانی.

سپس فقیه إمام فخر الدین مصری، معروف به ابن کاتب قطلوبک.

بعد از او، ابن جمله.

سپس، ابن نقیب.

آنگاه، تاج الدین عبدالرحیم پسر قاضی القضاۀ جلال الدین قزوینی.

پس از او، علامه جمال الدین پسر قاضی زبدانی.

به دنبال وی، مفتی مسلمانان، شهاب الدین أحمد و صالح زهری دمشقی، که عهده‌دار فتوا در «دارالعدل» بود (ت 795 هجری).

بعد از او، فرزندش قاضی القضاۀ تاج الدین عبدالوهاب.

سپس، پسرش شهاب الدین أحمد پسر قاضی تاج الدین پسر زهری. او با این که از برادرش کوچکتر بود، ولی از او شایسته‌تر و اصلح بوده است (ت 867 هجری).

بعد از او، امام و علامۀ فقیه و محدّث بدرالدین أبوعبدالله محمّد پسر أحمد، معروف به ابن مکتوم سویدی، که ریاست نحو را همزمان در ناصریه به عهده داشت. گفته شده که او مردی بسیار خیّر و نیکوکار و متدیّن و متعبّد بوده است. با فقهاء و دانشجویان، بسیار نیکو و با احسان بوده و آنها را در ماه رمضان میهمان می‌کرد و افطاری می‌داد، و با نزدیکانش بسیار صلۀ رحم به جای می‌آورد و همیشه خود شخصاً برای احتیاجات و خریدهای خانه‌اش به بازار می‌رفت و خرید می‌کرد و خود حمل می‌نمود (ت 797 هجری).

پس از او کار تدریس در عادلیه به عهدۀ شمس الدین أبوعبدالله محمّد پسر حسن فرزند صیدلانی شافعی درآمد. در مورد او نیز آمده که علی‌رغم فقر و تنگدستی‌اش، بسیار بخشنده بوده و رفتارش با دانشجویان و فقهاء، بسیار دوستانه و با محبّت بوده و همیشه به آنها کمک و مساعدت می‌کرد (ت 832 هجری).

همچنین أدهم پسر عبدالصمد عکاری نیز به تدریس در آنجا پرداخته است. او معلّم وزیر أعظم سنان پاشا نیز بوده است، و در قرن دهم هجری وفات کرده است.

علامهٔ محقّق، شیخ حسن پسر محمّد بورینی نیز در آنجا به تدریس اشتغال داشته است (ت 1024 هجری).

... و نهایتاً این مدرسه در سال 1910 میلادی در آتش می‌سوزد و به محله‌های تجاری و بازرگانی تبدیل می‌شود و هم اکنون در بازار «عصرونیهٔ» دمشق واقع است.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- خطط الشام 83/6.
- الدارس فی تاریخ المدارس 368/1-373.
- لطف السمر و قطف الثمر صفحهٔ 352، 361.

****

«ضیفه دختر ملک عادل»

ضیفه خاتون صاحبه دختر ملک عادل سیف الدین أبی بکر محمّد پسر أیوب، همسر ملک ظاهر غازی پسر صلاح الدین، والی حلب، و همچنین مادر عزیز والی دیگر حلب، و مادربزرگ ناصر والی شام می‌باشد.

در قلعهٔ حلب، سال 581 هجری متولّد شد...

... مراسم عروسی‌اش بسیار مشهور است.

ابن قاضی شهبه می‌گوید: در محرّم سال 609 هجری، ملک ظاهر با عمویش عادل آشتی کرده و دخترش را به ازدواج او درآورد.

مراسم عقد آنها در دمشق با دو وکالت بر مبلغ پنج هزار دینار منعقد گردید.

و در همان موقع به حلب فرستاده شد.

جهازیهٔ او سیصد شتر و پنجاه قاطر، و دویست جاریه بود.

زمانی که او را نزد ظاهر می‌بردند، ظاهر چند قدمی را به پیشوازش رفت، و پنج گردنبند گرانبها را که قیمتشان به هزار و سیصد درهم می‌رسید، همراه با اشیاء نفیس دیگر به او تقدیم کرد.

ظاهر، قبل از این که با او ازدواج کند، با خواهرش غازیه ازدواج کرده بود.

او ملکه‌ای گرانقدر و عاقل بود.

زمانی که پسرش عزیز وفات یافت، در کارهای سلاطین دخل و تصرّف کرد و به انجام کارهایشان پرداخت، و با عدالت و شفقت و بذل و بخشش هر چه تمامتر، به مدّت شش سال به سلطنت نشست... و در این مدّت، هر گونه ظلم و بدبختی را از تمام نقاط حلب محو ساخت.

او همیشه فقراء را بر خود ترجیح می‌داد و صدقات و انفاقهای بسیاری را به آنها می‌بخشید.

صفدی شرح حالش را در کتاب خود «الوافی بالوفیات» آورده است.

و بالاخره، شب جمعه، در یازدهم جمادی الاوّل، سال 640 هجری در همان شهر حلب وفات یافت و در قلعۀ حلب دفن گردید.

با مرگ او، دروازۀ حلب به مدّت سه روز بسته شد.

بعد از آن بود که ناصر صلاح الدین پسر عزیز برای اثبات بالغ بودنش شاهد آورد. او در آن روز 13 ساله بود، و بدین ترتیب امر و نهی به دست او افتاد و در جایگاه عدالت نشست. در حالی که همه نگاهها به سوی جمال الدوله إقبال، و وزیر قفطی بود.

ضیفه در حلب مدرسۀ «فردوس» را تأسیس کرد و آن را بعدها به یک قبرستان و کاروانسرا در سال 633 هجری تبدیل کرد، و اوقاف بسیاری را به آن اختصاص داد و حقوق ماهیانه‌ای برای گروهی از قاریان و فقهاء و صوفیان قرار داد.

محمّد کُرد علی در «خطط الشام» می‌گوید: هم اکنون نیز دیوارهای آن باقی و مسجد جامع آن آبادان است، و به قبرستان کشاورزانی تبدیل شده که در اطراف آن سکونت

دارند. امّا به ترمیم و تعمیر مجدّد نیاز دارد. این مسجد نمونهٔ بسیار زیبایی از اشکال هندسی عربی است. بر دیوار بارگاه آن بعد از بسم الله الرحمن الرحیم و آیاتی از سورهٔ زخرف، چنین نوشته شده است:

«امر تأسیس این بنا را بانوی بزرگوار و ارجمند، ملکهٔ مهربان، عصمهٔ الدین و الدنیا، ضیفه خاتون دختر سلطان ملک عادل سیف الدین أبی بکر پسر أیوب- خداوند همگی‌شان را غرق رحمت خود فرماید- بر عهده داشته است، و این در عهد سرور ما سلطان ملک ناصر، عالم عادل، مجاهد قهرمان، مؤید مظفر منصور، صلاح الدین و الدنیا یوسف پسر ملک عزیز محمّد پسر ملک ظاهر غازی فرزند یوسف پسر أیوب، به سرپرستی بندهٔ حقیر عبدالمحسن عزیزی ناصری 4 در سال 633 هجری بوده است.» و بر محراب زیبایش نوشته شده است: «این کار حسان بن عفان است».

عمر رضا کحاله نیز می‌گوید: و امّا مسجد جامع آن بسیار بزرگ و محکم است، و به اوایل دورهٔ باستانی قدیم در حلب برمی‌گردد. زمانی که زوّار و بازدید کنندگان از دور و نزدیک برای دیدن آن می‌آمدند، از بزرگی و بلندی آن، و از ضخامت و کلفتی سنگها و ستونهایش، همچنین از هنر نقش و نگار صحن آن شگفت زده می‌شدند. در آن حوض بزرگ و زیبایی واقع است که همچون حوض سلطانیه ساخته شده است، و در شمال آن ایوانی به شکل کسری[1]، و در دو طرف آن قبور جمعی از کسانی است که هیچ کس نمی‌داند چه کاره بوده‌اند، و در قسمت جنوبی آن، صحن بزرگی است که طول آن تقریباً به 30 ذرع می‌رسد.

خانقاه آن نیز به ضیفه خاتون نسبت داده می‌شود که در سال 635 هجری در حلب، رو به روی مسجد شیخ حافظ الرحمن بن الاستاذ بنا کرده است. این خانقاه هم اکنون در محلهٔ «فرافرهٔ» مقابل مسجد زینبیه و مدرسهٔ هاشمیه واقع است.

***

«عذراء دختر نورالدولهٔ أیوبی»

خانم عذراء مدرسهٔ «عذراویه» را در دمشق بنا کرد که این مدرسه به او منسوب است.

وی در دهم محرم، سال 593 هجری وفات یافت و در تربت همان مدرسه دفن گردید.

بسیار نیکوکار و خیرپسند بود و در کارش همواره جدیّت و کوشش به خرج می‌داد.

اهل دمشق اعتقاد عجیبی به او داشتند...

پدرش همان أمیر نورالدولهٔ شاهنشاه پسر نجم‌الدین أیوب فرزند شاذی برادر صلاح الدین بود که در میان برادرانش از همه بزرگتر بوده است. او همچنین پدر عزّالدین فرّخشاه (پدر ملک أمجد، والی بعلبک) و پدر مظفر تقی الدین عمر (والی حماهٔ) بوده است.

پدر عذراء در جنگی که بین مسلمانان و دشمنانی درگرفت که تا دروازهٔ دمشق پیش آمده بودند درگرفت و قصد داشتند تمام سرزمین پهناور اسلامی را اشغال کنند، کُشته شد که بالاخره خداوند متعال سپاه اسلام را بر آنان پیروز گردانید.

این ماجرا- یعنی قتل پدرش- در ماه ربیع الاول، سال 543 هجری اتفاق افتاد.

خداوند او را رحمت کند!...

در این صورت عذراء، خواهر عزالدین فرّخشاه ، و عمهٔ ملک أمجد می‌باشد.

مادر أمیر مسعود پسر سعدالدین (والی صفد) و برادرش بدرالدین ممدود (شحنه و داروغهٔ دمشق) بوده است. هر دو فرزند حاجب مبارک پسر عبدالله هستند که دو امیر بزرگ و دارای منزلت و مقام بزرگی نزد صلاح الدین بوده‌اند، و هر دو در سال 602 هجری وفات یافتند، یکی در ماه رمضان و دیگری در ماه شوال همان سال.

در بعضی از مصادر آمده است که: عذراء، قبل از پدرش و قبل از بنای مدرسهٔ عذراویه وفات یافته است...

إمام ذهبی آورده است که: او در خانه‌اش یعنی همان عذراویه- دفن گردید و خانه را به مادرش سپرد که بعدها مادرش آن را بر فقهای شافعی و حنفی وقف کرد.

امّا بیشتر مصادر- آنجا که شرح حال عذراء را آورده‌اند- بر این متّفق هستند که: او همان کسی است که این مدرسه را تأسیس کرده است که در محلهٔ غربی، داخل دروازهٔ نصر که به «دروازهٔ دارالسعادهٔ» معروف است، قرار دارد.

اوّلین کسی که در این مدرسه از علمای شافعی به تدریس پرداخت، امام فخرالدین پسر عساکر، در سال 593 هجری بود.

سپس مجدالدین پسر حبوبی به جای او نشست.

بعد از او شمس الدین پسر سنی الدوله آمد.

سپس عزالدین عبدالعزیز پسر أبی عصرون.

پس از او رفیع الدین جیلی.

بعد از او محیی‌الدین پسر زکی الدین.

آنگاه صدرالدین پسر سنی الدوله مدرس آنجا شد.

سپس نجم الدین پسرش.

پس از او شمس الدین پسر خلکان.

بعد از او عمادالدین عبدالعزیز پسر محمّد، معروف به ابن صائغ (ت 674 هجری).

بعد از او، برادرش قاضی القضاهٔ عزالدین أبوالمفاخر محمّد (ت 638 هجری).

سپس علامه صدرالدین، معروف به ابن مرحل و ابن وکیل به تدریس در آنجا پرداخت.

پس از او صدرالدین سلیمان کُردی آمد.

بعد از او، شرف الدین حسین پسر سلام مدرس عذراویه شد.

سپس کمال الدین پسر زملکانی.

پس از او امام زین الدین پسر مرحل.

آنگاه تقی‌الدین عبدالله پسر قاضی القضاة زین الدین پسر مرحل (ت 751 هجری).

سپس قاضی جمال الدین پسر سبکی.

بعد از او، قاضی القضاة تاج الدین پسر سبکی.

و به دنبال او، خواهرزاده‌اش امام زین الدین محمّد پسر تقی‌الدین متولّی تدریس آنجا گشت.

در مورد او گفته شده که از بهترین مردم آن زمان بوده، و در جوانمردی و تفضّل و احسان و نیکی به دوستان و کسانی که قصد او را داشتند، بسیار مشهور و زبانزد خاص و عام بوده است (ت 787 هجری).

بعد از او، امام حافظ شهاب الدین پسر نشوان آمد.

سپس قاضی تاج الدین پسر زهری.

و پس از او، شیخ شهاب الدین پسر حجی، و شیخ جمال الدین طیمانی.

سپس علامه بدرالدین پسر شیخ شافعیه، تقی‌الدین پسر قاضی شهبه.

بعد از او، محبّ الدین أبوالفضل محمّد پسر ابراهیم فرزند قاضی عجلون.

بعدها او جای خود را به علامه قاضی القضاة برهان الدین پسر محمّد فرزند معتمد داد.

و پس از او، امام علامه شمس الدین محمّد پسر محمّد حمصی به تدریس در آنجا پرداخت. و در حمص به ابن سماقه، و در دمشق به حجازی معروف بود. چون حدود ده سال در مکهٔ مکرّمه به سر برده بود (ت 1019 هجری).

سپس سید شریف شمس الدین محمّد پسر محمّد فرزند خصیب مقدسی شافعی نیابتاً به تدریس در آنجا پرداخت. او نیز در سرزمینش به ابن خصیب، و در دمشق به سیّد مقدسی مدرس عذراویه معروف بود (ت 1009 هجری).

... پس از مدّتی این مدرسه به مکانی جهت استماع وعظ و خطابه برای زنان تبدیل گردید.

... و بالاخره پس از چندی به طور کلی ویران شد و به محله‌های تجاری و بازاری تبدیل شد...!.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- خطط الشام 83/6-84.
- الدارس فی تاریخ المدارس 373/1-382.
- لطف السمر و قطف الثمر 39/1، 66.
- منادمة الأطلال، صفحهٔ 128.
- النجوم الزاهرة 190/6-191، 594.
- وفیات الأعیان 452/2-453.

* * *

«مونسه دختر محمّد أیوبی»

مونسه دختر ملک مظفر محمّد پسر عبدالملک منصور فرزند أیوب است.

زنی بسیار نیکوکار و اهل فضل و احسان.

سال 633 هجری متولّد شد.

در شهر حماۀ مدرسه‌ای به نام «خاتونیه» تأسیس کرد و املاک و چیزهای بزرگی را وقف آنجا نمود.

و بالاخره، نزدیک غروب روز یکشنبه، پنجم جمادی الاولی، سال 703 هجری وفات یافت.

فصل دوم:
«زنان محدث و دانشمند»

«فخر النساء شهدهٔ دینوری»

شهده دختر محدّث أبی نصر أحمد پسر فرج دینوری، معروف به بغدادی إبری است.

معمّره، کاتبه، مسندهٔ العراق، فخر النساء القاب اویند.

إبری : نسبتی است به کار سوزن و فروش آن؛ جمع إبرهٔ.

از کسانی که به این نسبت مشهور شده‌اند، پدر شهده، أبونصر أحمد پسر فرج فرزند عمر دینوری است که از مشاهیر بغداد و محدّثین آن می‌باشد.

از أبی یعلی محمد بن حسین پسر فراء، و أبی الحسین پسر مهتدی بالله، و أبی الغنائم پسر مأمون هاشمی، و أبی بکر أحمد پسر علی فرزند ثابت خطیب حافظ، و دیگران روایت کرده است ...

او در سال 560 هجری در بغداد وفات یافت.

دینوری: نسبتی است به دینور، منطقه‌ای است کوهستانی در کردستان که گروهی از علماء به این نام منسوب شده‌اند.

بغداد، محلّ تولد و وفات شهده بوده است.

او در سال 480 هجری متولّد شد.

إمام ذهبی در مورد شهده می‌گوید: او زنی بسیار متدیّن، عابد، زاهد و صالح بوده است. پدرش احادیث زیادی را به گوش او رسانید و پس از چندی به «مسندهٔ العراق» مشهور شد.

ابن دبیثی نیز می‌گوید: شهده زنی گرانقدر و شایسته و دیندار و خدا ترس و عابد بوده است. احادیث بسیاری را– از جمله از پدرش– شنیده است. پدرش او را در مجالس

استماع احادیث شیوخ با خود می‌برد وی بسیار عُمر کرد بطوریکه نسبت‌دارترین فرد در زمان خود بود.

ابن جوزی نیز در کتابش «المنتظم» می‌گوید: من بر او احادیث زیادی را خوانده‌ام. او زنی بسیار نیکوکار و اهل خیر بود و همواره در مجالس علماء حاضر می‌شد و حدود صد سال عمر کرد!.

شیخ موفّق نیز می‌گوید: تمام انساب بغداد نهایتاً به او برمی‌گشتند آنقدر عمرد کرد که اشخاص کم سن در زمان حیات او به پیری رسیدند.

پدرش او را به همسری علی پسر محمّد فرزند أبی الحسن دُرینی معروف به ثقهٔ الدولهٔ ابن أنباری درآورد. او نیز از افراد نمونه و اعیان وقت و از نزدیکان امیرالمؤمنین «مقتفی لامرالله» عباسی بوده است. خلیفهٔ عباسی همیشه با او مشورت می‌کرد... وی پس از چندی مدرسه‌ای را برای تابعین شافعی، کنار رود دجله، در «باب الازج» نزدیک کاروانسرای صوفیه بنا کرد، و املاک و اموال زیادی را بر آن وقف نمود. او نیز احادیث زیادی را می‌شنید و در خدمت پدر شهده حاضر بود، و بدین ترتیب با او ازدواج کرد... پس از مدتی به درجه‌ای رسید که به مقتفی، خلیفهٔ عباسی اختصاص یافت، و بالاخره در سال 549 هجری وفات یافت.

شهده از علمای بزرگ آن زمان بود.

او خطّ بسیار زیبایی داشت و خطی می‌نوشت که منسوب به شیوهٔ خطّاط «بنت الاقرع» بود. در آن عصرکسی یافت نمی‌شد که همچون او بتواند زیبا بنویسد... امّا با بالا رفتن سنّش، کم کم تغییر یافت.

به خاطر خط زیبایی که داشت به کاتبهٔ (زن نویسنده– خطاطا) و نیز ستّالکتبه (بانوی نویسندگان) لقب یافت.

مردم زیادی در پای احادیثش نشسته‌اند و از او شنیده‌اند.

توان او در نقل حدیث بسیار عالی بود و احادیث صحیح را دقیق بیان می‌نمود. در حضورش افراد کوچک و کم سنّ و سالی بزرگ شده‌اند. او بسیار پرآوازه و مشهور بود.

در بغداد کاروانسرایی را در نزدیکی مسجد جامع قصر بنا نهاد که بعضی از علماء در آنجا ساکن شدند...

شهده به مقتفی لامرالله عباسی بسیار نزدیک بود.

نزدیک صد سال عُمر کرد و بالاخره در چهاردهم محرّم، سال 574 هجری وفات یافت. در تشییع جنازه‌اش، علماء و جمعیّت زیادی شرکت کردند و در همان مسجد قصر بر او نماز میّت خوانده شد و در «باب أبرزور» دفن گردید.

شیوخ و بعضی از احادیثی که شنیده است:

ابتداء از پدرش شنید.

از إبراهیم پسر عثمان فرزند یوسف کاشغری، جزء سوم و چهارم کتاب یعقوب بن سفیان را شنید.

از حسین پسر أحمد فرزند طلحهٔ نعالی، جزء دوم و چهارم از «أمالی» حسین پسر إسماعیل محاملی، و جزء سوم از کتاب «دیباج» إسحاق پسر إبراهیم ختلی، و همچنین جزء اوّل از کتاب «جامع» عبدالرزاق پسر همام را روایت کرده و شنیده است.

از أبا الحسین أحمد پسر عبدالقادر فرزند یوسف نیز شنیده است.

از أبی المعالی ثابت پسر بُندار بقال، جزئی در مورد «قرائات النبی ﷺ» و قسمتی از کتاب «الخیل» را روایت کرده و شنیده است.

از جعفر پسر أحمد سراج، جزئی را در باب «کرامات اولیاء» از حسن خلال روایت کرده است.

از حسن پسر أحمد دقاق، جزء اوّل از «غرائب» حدیث مالک بن أنس شنیده است.

از أبی الفوارس طراد پسر محمّد فرزند علی زینبی، کتاب «الوجد و الوجل و التوثق بالعمل» ابن أبی الدنیا، و شش مجلس از «أمالی» أبی جعفر بختری، و جزء اوّل از «الفوائد

المنتقاۀ و الغرائب» حسان عوالی تخریج أبی الفتح پسر أبی الفوارس، و همچنین کتاب «الیقین» و «الفرج بعد الشدۀ» ابن أبی الدنیا، و کتاب «الاموال» ابن سلام أزدی، و کتاب «ذم المسکر» و حدیث سفیان بن عیینه، و کتاب «محاسبۀ النفس و الارزاء» ابن أبی الدنیا را روایت کرده و شنیده است. أبوالفوارس، سال 491 هجری وفات می‌یابد، در حالی که شهده آخرین کسی بوده که از او روایت کرده است.

و از عبدالرحمن پسر نجم الحنبلی، جزء دوم از حدیث محاملی را روایت کرده است...

از أبی المعالی عزیزی پسر عبدالملک فرزند منصور، ملقّب به شیذله نیز روایت کرده است. او شیخ واعظان و معلم آنها در وعظ بوده و گفته شده که بسیار زاهد و پارسا بوده و در بغداد به جای أبی بکر شامی (ت 494 هجری) در منصب قضاوت نشست...

از أبی الحسن علی پسر حسین فرزند أیوب نیز استماع کرده است.

از فخر الإسلام محمّد پسر أحمد معروف به أبی بکر شاشی نیز روایت کرده است. گفته شده که امامی جلیل القدر با وقار و با هیبت و از کسانی که به سخنانشان عمل می‌کنند، بوده است... او را به خاطر تدیّن و تقوا و علم و زهدش، جنید نیز نامیده‌اند (ت 507 هجری)...

از أبی الفرج محمّد پسر محمود قزوینی أنصاری نیز روایت کرده است. او نیز فقیهی زاهد و صالح و پارسا، و در فقه و فرایض، سرآمد همه بوده است (ت 501 هجری).

از أبی الخطاب نصر پسر أحمد فرزند عبدالله بن بطر، قاری و محدّثِ جزء ششم از أمالی محاملی، و کتاب «الشکرلله» ابن أبی الدنیا علی أحمد پسر عبدالقادر فرزند یوسف نیز شنیده است.

و کتاب «المحبۀ لله سبحانه و تعالی» إبراهیم پسر عبدالله فرزند جنید ختلی، و جزء نهم از «فوائد» عثمان پسر أحمد فرزند عبدالله دقاق، همچنین جزء دوم از حدیث محمّد

پسر عبد فرزند خلف دقاق از شیوخش، و حدیث حسین پسر یحیی فرزند عیاش القطان از شیوخ دیگرش را روایت کرده است...

همچنین جزء چهارم از حدیث أبی سهل أحمد قطان از حسن پسر أحمد فرزند إبراهیم پسر شاذان از علاف، و کتاب «**التصدیق بالنظر إلی الله عزوجل و ما أعدّ لأولیائه**» از محمّد آجری را روایت کرده است...

کسانی که از او روایت کرده‌اند:

ابن جوزی به شاگردی‌اش تصریح کرده است. چنانچه در «**المنتظم**» می‌گوید: «من برایش خواندم». نامش را در ردیف شیوخ خود آورده و تاریخ قرائتش را در حضورش، ماه صفر سال 557 هجری معرّفی کرده است.

نوهٔ ابن جوزی نیز می‌گوید: افراد بسیاری از او روایت کرده‌اند، از جمله پدر بزرگم.

ابن جوزی از او ده نصوص را اقتباس کرده است که یک نص به قبل از اسلام و شش نص به عصر اموی و سه نص هم به عصر عباسی اختصاص داشتند.

از جمله نصوصی که ابن جوزی از او روایت کرده کتاب «**التصدیق بالنظر إلی الله عزوجل وأعدّ لأولیائه**» از محمّد آجری می‌باشد.

أبوسعد پسر سمعانی از او شنیده و نامش را در کتابش «ذیل تاریخ بغداد» آورده است.

حافظ أبوالقاسم پسر عساکر نیز از وی روایت کرده است که حافظ سه سال قبل از او وفات یافت.

أبوالقاسم پسر قمیره نیز از کسانی است که از او روایت کرده‌اند. او در سال 650 هجری وفات یافت.

إمام ذهبی در «**سیر أعلام النبلاء**» گروهی از محدّثین را که از او روایت کرده‌اند، آورده است. البته به علّت طول سخن، تنها افراد اعیان و مشهور محدّثین را ذکر کرده است. زیرا تعداد زیادی از او روایت کرده‌اند.

ذهبی می‌گوید: او شیوخ زیادی دارد.

إبراهیم کاشغری از او روایت کرده است.

أبوبکر پسر خازن نیز راوی اوست.

أحمد پسر فهد فرزند حسین پسر فهد، معروف به أبوالعباس علثی که فقیه بود، از او شنیده است (ت 627 هجری).

أحمد پسر مفرّج فرزند علی مفرّج أموی دمشقی، معروف به أبوالعباس پسر أبی الفتح که شیخی از خانهٔ عدالت و امانت بوده، از او اجازهٔ حدیث گرفته است... و مدّتی متولّی «ذخیرهٔ ایتام» بوده است (ت 650 هجری).

أعزّ علّیق نیز از او روایت کرده است.

حامد پسر أبی العمید فرزند أمیری قزوینی، با کنیهٔ أبا المظفر و ملقّب به شمس‌الدین از دیگر کسانی است که از او استماع کرده‌اند. او نیز امام و سرآمد همه بوده است. قضاوت شهر حمص به دست او بود و سپس به شهر حلب منتقل گردید و تا وفاتش در همانجا تدریس کرد (ت 636 هجری).

حسن پسر عمر فرزند نصر، جزء اوّل و چهارم «أمالی» محاملی را از او روایت کرده است.

و به زینب دختر کمال أحمد پسر عبدالرحیم اجازه داده است.

سلیمان پسر رجب فرزند مهاجر راذانی که یک قاری نابینا بود نیز از او استماع کرده است که در نظامیهٔ بغداد علم فقه و حدیث را یاد گرفت (ت 618 هجری).

شهاب پسر راجح و نیز فخر أبو عبدالله أربیلی از او روایت کرده‌اند.

أبو محمّد عبدالله پسر عمر فرزند علی پسر محمّد فرزند حمویّهٔ جوینی از او شنیده است. او بعد از برادرش در دمشق شیخ صوفیه گردید. گفته شده که بسیار فاضل و عارف بوده است (ت 642 هجری).

همچنین بهاء الدین عبدالرحمن پسر إبراهیم مقدّسی، کتاب «ذم المسکرات» از ابن أبی الدنیا را از او شنیده است.

عبدالرزاق پسر سکینه.

و أبوالفضل عبدالعزیز پسر داود زاهد.

و حافظ عبدالغنی.

و حافظ عبدالقادر رهاوی دیگر کسانی هستند که از او روایت کرده‌اند.

عبداللطیف پسر یوسف فرزند محمّد نیز از او شنیده است. او همان أبو محمّد پسر شیخ أبی العز، معروف به موفّق الدین بغدادی است، که استاد علم نحو و لغت بود و در شهر حرّان به نقل حدیث مشغول بود.

تألیفات و تصنیفهای زیادی در لغت و طب و تاریخ و ... داشته است (ت 629 هجری).

ضوء الصباح عجیبه دختر باقداری، کتاب «الوجد والوجل» ابن أبی الدنیا را از او روایت کرده است.

علی پسر حمیدان.

و أبوالحسن علی پسر معمّر فرزند أبی القاسم مقری واسطی نیز از کسانی هستند که از او روایت کرده‌اند.

و از کسان دیگری که در بغداد احادیث زیادی را از او شنیده‌اند، علی پسر هبة الله فرزند سلامة لخمی، معروف به ابن جمیری است که جزء اوّل از غرائب حدیث مالک بن أنس را از او شنیده است. گفته شده که ابن جمیری کمتر از ده سال داشت که قرآن کریم را حفظ کرده و خطیب مسجد جامع قاهره، و مدرس «الدیار المصریة» و شیخ آن، و رئیس علمای آنجا بوده است. او مدّتی به تدریس و فتوا پرداخته است و نزد خاص و عام بسیار جلیل القدر و گرامی بوده است (ت 649 هجری).

محمّد پسر أبی بدرالمنی نیز از او روایت کرده است.

محمّد پسر یحیی فرزند مظفر نیز از او شنیده است. او همان قاضی أبوبکر بغدادی، معروف به ابن حُبیر است که امامی نیکوکار و متدیّن و کثیرالتلاوة و صاحب نماز شب و تهجّد بوده است (ت 639 هجری).

نصر پسر عبدالرزاق از راویان دیگر اوست.

از کسان دیگری که در بغداد از او شنیده‌اند، قاضی القضاة شهر حلب، بهاءالدین أبوالمحاسن یوسف پسر رفع فرزند شداد- که ابن شداد مورّخ، پدر بزرگ مادرش بوده می‌باشد. در مورد او نیز گفته شده که امامی فاضل و موثّق، رئیس، مشارٌإلیه، عابد، زاهد، نافذ الکلمه بوده و بسیار به قاضی أبی یوسف در زمانش شباهت داشته است (ت 632 هجری).

و بالاخره یوسف پسر سعید قطان مقری، کتاب «محاسبة النفس» از ابن أبی الدنیا را از او شنیده است...

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- الأعلام زرکلی 178/3.
- أعلام النساء 309/2-312.
- الأنساب سمعانی 117/1-118.
- تکملة إکمال الاکمال ابن صابونی صفحه 84-85.
- الجواهر المضیة فی تراجم الحنفیة 235/1-236، 282/2.
- سیر أعلام النبلاء 542/2-543.
- طبقات الشافعیة الکبری 235/5-237، 71/6، 73، 394، 108/8، 140، 148، 302، 313، 360.
- العبر فی خبر من غبر 220/4.

- فهرس الفهارس والأثبات کتانی 655/2.
- مشيخة قاضی القضاة ابن جماعه 162/1.
- ... المنتظم ابن جوزی: دراسة منهجية ... صفحة 533-534.
- نزهة الجلساء فی أشعار النساء صفحه 54-56.
- الوافی بالوفيات 190/16-192.
- وفيات الأعيان 477/2-478.

* * *

«أسماء دختر أحمد هکاری»

أسماء، دختر أحمد پسر أحمد فرزند حسين پسر موسک هکاری است.

او خواهر «جويريه»- کسی که شرح حالش خواهد آمد- می‌باشد.

او نيز محدّثه است.

در سال 715 هجری به دنيا آمد.

در مجلس أحمد پسر إدريس فرزند مزيز الخموی مسلسل حضور می‌يافت: صدر بلوی اين مطلب را بيان کرده است.

و در مجلس ابن عساکر نيز دربارۀ فضل ماه مبارک رمضان شرکت يافته است: مکی پسر علان از اين مطلب خبر داده است.

در قاهره علم حديث را آموخت.

از کسانی که از او شنيده‌اند، می‌توان أبوحامد پسر ظهيرۀ بعد از سال 770 هجری را نام برد.

«جويريه دختر أحمد هکاری»

جويريه دختر أحمد پسر أحمد فرزند حسين پسر موسک فرزند موسی هکاری است.

کنيۀ او «**أم الهنا**» می‌باشد.

در چهارم ماه رمضان، سال 704 هجری به دنیا آمد.

بسیار متدیّن و نیکوکار بوده است.

راویان زیادی داشته است.

او از أبی الحسن پسر صواف، بخشی از احادیث نسائی و مسند حمیدی را شنیده است.

همچنین از علی پسر عیسی فرزند قیم، احادیث استخراج شدۀ إسماعیلی و جزء سفیان را شنیده است.

از نور ثعلبی، کتاب «البعث» ابن أبی داود و دیگران را شنیده است.

از شریف موسی، صحیح مسلم را شنیده است.

از ابن شحنۀ و ستّ الوزراء نیز، صحیح بخاری را دریافت کرده است.

از حسن پسر عمر کردی، «مسند» عبد و الدارمی طائی، و «عقل» داود پسر محبر و دو مجلس از «أمالی» حرفی، و جزء سوم از «فوائد» علی پسر خزیمۀ را شنیده است.

از جلال پسر طباع نیز، «**الفرج بعد الشدة**» ابن أبی الدنیا را شنیده است.

گفته شده که احادیث و شنیده‌هایش را به طور مستمرّ و مکرّر تکرار می‌کرد، و نیز بسیار عمر کرده است.

أبوجعفر پسر کویک درباره‌اش مطالبی را در کتابش نوشته و نامش را در ردیف شیوخ خود آورده است. او مدّتی قبل از جویریه وفات یافت.

ابن حجر می‌گوید: بعضی از شیوخ ما و بسیاری از نزدیکان ما، از او شنیده‌اند.

و بالاخره در تاریخ 22 صفر، سال 783 هجری وفات یافت.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- الدرر الکامنة ابن حجر 81/2-82.
- شذرات الذهب 280/6.

* * *

«جویریه دختر عبدالرحیم عراقی»

او، دختر شیخ الإسلام حافظ أبی الفضل عبدالرحیم پسر حسین عراقی کردی شافعی است.

کنیه‌اش «**أم الکرام**» است.

خواهر ولی أبی زرعه أحمد است.

در اوایل سال 788 هجری به دنیا آمد.

او به سفر حجّ نیز رفته و با پدرش مدتی در مدینهٔ منوره اقامت داشته است.

و با شهاب کلوکاتی ازدواج کرده است.

گفته شده که زنی بسیار نیکوکار و شایسته و دوستدار حدیث بوده است.

و بلکه محدّثه‌ای بزرگ بوده... و ائمهٔ زیادی از او شنیده‌اند و چیزهای بسیاری را از او یاد گرفته‌اند. او از پدرش، ابن حاتم، أنباسی، فرسیسی، حافظ أبی الحسن هیثمی و دیگران شنیده است...

محدّثین زیادی به او اجازهٔ حدیث داده‌اند که از آنها می‌توان این افراد رانام برد:

شهاب أحمد پسر أبی بکر بن العزّ، أبوالخیر پسر علایی، أبو هریرهٔ پسر ذهبی، عزّ پسر کویک، و محمّد پسر یاسین جزولی.

و بالاخره در شب شنبه، چهارم محرم، سال 863 هجری وفات یافت.

و فردای آن روز در مسجد جامع حاکم، با حضور جمعیّت بسیاری بر جنازه‌اش نماز میّت خوانده شد.

خداوند ما و او را مورد رحمت واسع خویش قرار دهد!.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- الضوء اللامع 18/12.
- نظم العقیان صفحهٔ 103.

* * *

«زینب دختر سلیمان أسعردی»

زینب دختر سلیمان پسر إبراهیم فرزند رحمهٔ الاسعردی، مادر عبدالله است.

پدرش خطیب شهر «بیت لهیا» است. علم حدیث را نزد «بوصیری» یاد گرفت و دارای مذهب حنبلی بود.

دخترش زینب، شیخ ذهبی بوده است.

او از ابن زبیدی، شمس أحمد پسر عبدالواحد بخاری، ابن صباح و علی پسر حجاج سلفی، «احادیث صحیح» را شنیده است.

محدّثین بسیاری به او اجازهٔ حدیث داده‌اند.

امام سیوطی در کتاب «**حسن المحاضرة**»، در بابی، تحت عنوان: «**ذکر من کان بمصر من المحدِّثین الذین لم یبلغوا درجة الحفظ و المنفردین بلعوِّ الاسناد**» از ایشان یاد کرده است.

و بالاخره در ماه ذی القعدهٔ سال 705 هجری وفات یافت و بیش از 80 سال عمر کرد...

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- **تبصیر المنتبه** 46/12
- **تذکرة الحفاظ ذهبي** 1479/4.
- **حسن المحاضرة** 387/1.
- **الدرر الکامنة** 212/2.
- **شذرات الذهب** 12/6.
- **مرآة الجنان** 241/4.

* * *

«زینب دختر عبدالرحیم عراقی»

او، دختر شیخ الإسلام حافظ العصر زین الدین عبدالرحیم پسر حسین فرزند عبدالرحمن، مادر محمّد است...

نیمه‌های شب دوازدهم ذی الحجه، سال 791 هجری به دنیا آمد.

او در مجالس فرسیسی و دیگران همچون: پدرش، هیثمی، و زین أبی‌بکر مراغی حضور یافته است.

آنچه که از پدرش و هیثمی شنیده، بخشی از مسند أحمد می‌باشد.

در سال 795 هجری، بسیاری از محدّثین به او اجازهٔ حدیث داده‌اند، از جمله:

شهاب أحمد پسر أبی بکر فرزند أحمد پسر عزّ، أبوالخیر پسر علائی، أحمد پسر محمّد فرزند راشد قطان، أبوبکر پسر محمّد فرزند عبدالرحمن مزی، أبوهریرهٔ پسر ذهبی، و تاج پسر موسی إسکندری.

او با شهاب پسر یعقوب ازدواج کرد، و ثمرهٔ ازدواجش سه فرزند نجیب به نامهای: محمّد، عبدالرحیم، و سپس عبدالقادر می‌باشند.

وی به سفر حج نیز مشرّف شده است.

نزد محدّثین زیادی علم حدیث را فرا گرفته و احادیث زیادی را بازگو کرده است.

علماء و فضلای زیادی از او شنیده‌اند و چیزهای فراوانی از او یاد گرفته‌اند.

گفته شده که بسیار خیّر و نیکوکار، و با اصل و نسب بوده است.

و بالاخره در تاریخ یکشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال 865 هجری، بعد از این که نابینا و ناشنوا گردید، وفات یافت. خداوند ما و او را رحمت کند!

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- **الضوء اللامع** 42/12.
- **نظم العقیان** صفحهٔ 114.

* * *

«فاطمه دختر إبراهیم هکاری»

این محدّثۀ گرانقدر، اخبار و شرح حالش در هیچ مصدری، به جز «**الدرر الکامنة**» ابن حجر عسقلانی نیامده است.

و تنها همین مطالب را ذکر کرده است:

فاطمه دختر إبراهیم پسر داود فرزند نصر هکاری کُردی است.

در سال 683 هجری به دنیا آمد.

و در محضر فخر المشایخ بوده و نزد او علم حدیث را فرا گرفته است.

شیخ ما «عراقی» از او شنیده است.

و در رمضان سال 758 هجری وفات یافت.

و در نسخۀ دیگر «الدرر» آمده که: به فاطمۀ حنبلی اجازۀ حدیث داده شد.

... به همین جهت او محدثه‌ای بزرگ بوده ... و به علمای بزرگی هم اجازۀ حدیث داده است.

«فاطمه دختر أحمد أیوبی»

فاطمه دختر ملک حسن أحمد پسر سلطان صلاح الدین أیوبی است و زنی محدّثه است.

در سال 597 هجری به دنیا آمد.

و از حنبل، أبی حفص عمر پسر محمّد فرزند طبرزد، و نعمۀ دختر علی پسر علی طراح و دیگران شنیده است.

او در منزلش که در کنار مدرسۀ عادلیۀ دمشق واقع بود، جزئی از حدیث أبی عمر محمّد پسر عباس فرزند حیَّویه الجزاز را از ابن طبرزد شنیده است.

و از «کندی» نیز، جزء أنصاری، حدیث حرفی، دارقطنی، جزء نهم و یازدهم از صیام مروزی شنیده است.

و از نعمهٔ دختر علی پسر علی طراح نیز، حدیث أبی حفص کتانی را شنیده است. همچنین محدّثین زیادی از او شنیده‌اند که معروفترین آنها محمّد پسر محمود پسر منصور حنبلی را می‌توان نام برد.

و بالاخره در سال 678 هجری وفات یافت.

در فضایل و مناقبش کتابی به نام «فضائل فاطمهٔ بنت أحمد بن یوسف بن أیوب» نوشته شده است و همان گونه که در «**أعلام النساء**» آمده دست نویس هم می‌باشد.

* * *

«قطلومک دختر محمّد أیوبی»

ایشان دختر ناصر الدین محمّد پسر إبراهیم فرزند أبی بکر پسر یعقوب فرزند ملک عادل سیف أبی بکر پسر أیوب پسر شاذی فرزند مروان أیوبی دمشقی و خواهر شمس محمّد است.

در سال 744 هجری به دنیا آمد.

او نیز محدّثه است.

و در محضر نفیسه دختر ابن الخبّاز، عبدالغالب ماکسینی و عبدالرحیم پسر أبی السیر بوده و از آنها شنیده است.

محدّثین بسیاری به او اجازهٔ حدیث داده‌اند و احادیث زیادی را بازگو کرده است.

علماء و فضلای زیادی نیز، همچون ابن موسی و أُبیّ در سال 815 هجری از او شنیده‌اند.

إمام سخاوی می‌گوید: شیخ ما نامش را در «معجم» خود آورده و گفته: او به ما اجازهٔ حدیث داده است.

سرانجام در دمشق وفات یافت.

گفته شده که: بسیار عمر کرد و هرگز ازدواج ننمود.

* * *

«أم محمّد دختر یوسف هکاری»

او نیز محدّثه است.

و جزء اوّل از «موافقات» أبی عبدالله محمّد پسر عمر، و همچنین جزء دوم از «موافقات» نجیب عبداللطیف را شنیده که أبی طاهر استخراج کرده است، و این در سال 714 هجری بوده است.

* * *

«مصادر و مآخذ»

1- **الأعلام، خير الدين الزركلي.**- چاپ هفتم- بیروت: **دارالعلم للملايين،** 1406 هجری.

2- **أعلام النساء في عالمي العرب و الإسلام. عمر رضا كحالة.** چاپ بیروت: مؤسسه الرساله، د.ت.

3- **الأنساب، السمعاني؛** تحقیق و تعلیق از عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی. چاپ دوم. بیروت: محمّد أمین دمج، 1400 هجری.

4- **البداية والنهاية. ابن كثير الدمشقي.** چاپ هفتم.- بیروت: **مكتبة المعارف،** 1408 هجری.

5- **تبصير المنتبه بتحرير المشتبه. ابن حجر العسقلاني؛** تحقیق محمّد علی النجار؛ بازنگری علی محمد البجاوی.- چاپ بیروت: **دارالكتب العلمية،** د.ت.

6- **تذكرة الحفاظ. شمس الدين ذهبي.-** چاپ بیروت: **دارالكتب العلمية.**

7- **تراجم رجال القرنين السادس و السابع (= الذيل علي الروضتين). أبوشامة المقدسي؛ تصحيح محمّد زاهد بن الحسن الكوثري.** چاپ دوم.- بیروت: **دارالجيل،** 1394 هجری.

8- **تكملة إكمال الاكمال في الأنساب والأسماء والألقاب. جمال الدين أبو حامد محمّد بن الصابوني.** چاپ بیروت: **عالم الكتب؛** چاپ مدینهٔ منوره: **مكتبة العلوم و الحكم،** 1406 هجری.

9- **الجواهر المضية في طبقات الحنفية. عبدالقادر بن محمّد القرشي؛ تحقيق عبدالفتاح محمّد الحلو.-** چاپ ریاض: دارالعلوم، 1398-1408 هجری.

10- **حسن المحاضرة في تاريخ مصر و القاهرة. جلال الدين السيوطي؛** تحقيق محمّد أبوالفضل إبراهيم.- چاپ قاهره: **دار إحياء الكتب العربية،** 1387 هجرى.

11- **خطط الشام. محمّد كرد علي.** چاپ سوم.- دمشق: **مكتبة النوري،** 1403 هجرى.

12- **الدارس في تاريخ المدارس. عبدالقادر بن محمّد النعيمي؛** تحقيق جعفر الحسينى. چاپ بيروت: **دارالكتاب الجديد،** 1401 هجرى.

13- **الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة. ابن حجر العسقلاني؛** تحقيق و تقديم محمّد سيّد جادالحق. چاپ قاهره: **دارالكتب الحديثة،** 85-1387 هجرى.

14- **سير أعلام النبلاء. شمس الدين الذهبي؛** تحقيق شعيب الارناؤوط و ديگران.- چاپ بيروت: **مؤسسة الرسالة.**

15- **شذرات الذهب في أخبار من ذهب. ابن العماد الحنبلي.**- چاپ قاهره: **مكتبة المقدسي،** 1351 هجرى.

16- **الضوء اللامع لأهل القرن التاسع. شمس الدين محمّد بن عبدالرحمن السخاوي.-** چاپ قاهره: **مكتبة المقدسي،** 1354 هجرى.

17- **طبقات الشافعية الكبري. تاج الدين السبكي؛ تحقيق محمود محمّد الطناحي، عبدالفتاح محمّد الحلو.**- چاپ قاهره: د.ن، 83-1396 هجرى.

18- **العبر في خبر من غبر. شمس الدين الذهبي؛ تحقيق صلاح الدين المنجد.**- چاپ دوم.- **كويت: وزارة الأعلام،** 1404 هجرى **(التراث العربي؛ 10).**

19- **فهرس الفهارس والاثبات ومعجم المعاجم والمشيخات. عبدالحي بن عبدالكبير اللكنوي؛** تحقيق إحسان عباس.- چاپ بيروت: **دارالغرب الإسلامي،** د.ت.

20- لطف السمر وقطف الثمر من تراجم أعيان الطبقة الأولى من القرن الحادي عشر. نجم الدين محمّد بن محمّد الغزي؛ تحقيق محمود الشيخ. چاپ دمشق: وزارة الثقافة، 01-1402 هجرى (إحياء التراث العربي؛ 57).

21- **مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان. اليافعي**- چاپ حيدرآباد: **مطبعة دائرة المعارف النظامية**، 37-1338 هجرى.

22- **مشيخة قاضي القضاة ابن جماعة. علم الدين القاسم بن محمّد البرزالي**؛ بررسى و تحقيق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر.- چاپ بيروت: **دارالغرب الإسلامي**، 1408.

23- **منادمة الأطلال ومسامرة الخيال.** عبدالقادر بدران؛ زير نظر محمّد زهيرالشاويش.- چاپ دمشق: **المكتب الإسلامي**، د.ت.

24- ... **المنتظم. ابن جوزي**؛ بررسى و تحقيق حسن عيسى على الحيكم.- چاپ بيروت: **دار عالم الكتب**، 1405 هجرى.

25- **النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة.** ابن تغرى بردى.- چاپ قاهره: **دارالكتب المصرية**، 1355 هجرى.

26- **نزهة الجلساء في أشعار النساء. جلال الدين السيوطي**؛ بررسى و تحقيق و تعليق عبداللطيف عاشور.- چاپ قاهره: **مكتبة القرآن**، 1406 هجرى.

27- **نظم العقيان في أعيان الاعيان. جلال الدين السيوطي**؛ تحرير فليپ حتى.- چاپ بيروت: **المكتبة العلمية**، د.ت.

28- **الوافي بالوفيات. خليل بن أيبك الصفدي**؛ زير نظر ودادالقاضى.- چاپ ويسادن، آلمان: فرانزشتاينرت، 1402 هجرى.

29- **وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان.** أحمد بن محمّد بن خلكان؛ تحقيق إحسان عباس.- چاپ بيروت: دارالثقافه.

پايان